

ولادت حضرت زینب سلام الله علیها

<?xml encoding="UTF-8?">

سروش وحی چنین نامید...



در آن زمان که صدیقه کبرا(س) به این گوهر دریای عصمت و طهارت حامله بود، حضرت ختمی مرتبت در مدینه نبود و به یکی از سفرها رهسپار بود. چون آن مظلومه از عالم رحم به عرصه وجود خرامید، صدیقه طاهره(س) به امیرالمؤمنین(ع) پیغام فرستاد که چون پدرم در سفر است و حاضر نیست، این دختر را نام بگذار. آن حضرت فرمود: من بر پدرت سبقت نمی گیرم، صبر فرمای که به این زودی باز خواهد گشت و هر نامی که صلاح بداند، می نهد. چون سه روز گذشت، رسول خدا مراجعت فرمود و به جهت آن رسم معمول بود از نخست، به سرای عصمت کبرا درآمد.

امیرالمؤمنین علی(ع) خدمت آن حضرت عرض کرد یا رسول الله! حق تعالی جل و علا دختری به دخترت عطا فرموده است؛ نامش را معین فرمایید.

فرمود: اگر چه فرزندان فاطمه اولاد من اند، لکن امر ایشان را با پروردگار عالم است و من منتظر وحی می باشم. در این حال جبرئیل نازل شد عرض کرد: یا رسول الله! حق تو را سلام می رساند و می فرماید: نام این مولود را «زینب» بگذار، چه این را در لوح محفوظ نوشته ایم.

پیامبر قنداقه آن مولود گرمی را طلبید و به سینه چسبانید و بپوسید و نامش را زینب بگذارد و فرمود: وصیت می کنم حاضرین و غایبین امت را که این دختر را به حرمت پاس بدارند. همانا وی به خدیجه کبرا مانند است...[1]

«یک قلب و دو محبت، هرگز...»

حضرت زینب(س) حتی در زمان کودکی و سنین پایین، دارای معرفتی والا و عالی بودند. روزی از پدر خویش، حضرت علی(ع) پرسیدند: آیا مرا دوست داری؟ حضرت علی(ع) فرمودند: آری، آن گاه آن حضرت در پاسخ پدر فرمود: دو محبت - محبت خدا و محبت فرزندان - در قلب مؤمن نمی گنجد. پس سر و اساس این دوستی و محبت به این دلیل است که محبت خالص و واقعی از آن خدا و شفقت و دلسوزی از آن فرزندان می باشد و این علاقه و محبت به خاطر خدا می باشد. امیرالمؤمنین علی(ع) نیز در پاسخ، ایشان را تایید کرده و ستودند.[2]

این میزان از معرفت آن هم در دوران طفولیت، نشان از یک شناخت عمیق باطنی در وجود زینب کبرا دارد. در روز عاشورا، وقتی دست طفل خویش را گرفته و خدمت حضرت سیدالشهدا آورد و از آن حضرت استدعا کرد تا او را قبول کند، فرمود: اگر چنانچه جهاد و قتال بر زنان وارد شده بود، هر اینه هزار هزار جان نثار جانان می نمودم. چه معرفتی است که او را می دارد تا فرزند خردسال خویش را با دست خود در راه خدا قربانی کند و به خوبی روشن است که آنچه او را الگوی همیشگی صبر و ایثار معرفی نموده است، معرفت و شناخت والای او به خدای متعال و حجت اوست.

زینب(س) در سنگر عبادت

امام سجاد(ع):

«عمه ام زینب(س) در تمام طول سفر اسارت از کوفه تا شام، پیوسته نمازهای واجب و مستحب خود را انجام می داد و رنج های سفر و مشکلات پرستاری کودکان یتیم و دل داری زنان داغدار، او را از ادای مناجات و تهجد غافل نمی کرد، حتی در بعضی منزلگاه ها می دیدم که وی در اثر ضعف و گرسنگی، به صورت نشسته نمازهای

خود را می خواند و از شدت ضعف و فرسودگی توانایی ایستادن نداشت...!»[3]

کار عبادت و شب زنده داری زینب(س) قهرمان کربلا به جایی رسیده بود که حضرت سیدالشهدا(ع) هم از وی می خواهد:

«خواهرم! در نماز شب خود، مرا از دعا کردن فراموش مکن.»[4]

به راز و نیاز و به سوز و گداز

تو گویی که، زهرا بود در نماز

زینب(س)، قهرمان صبر

شگفت نیست که او را «ام المصائب»، مادر مصیبت ها، لقب داده اند!

کوه های اندوه می آمد و زینب، صبورانه همه را تحمل می کرد.

مگر مصیبت جدّش رسول خدا(ص)، ضربه کوچکی بر قلب نازنین او بود؟

مگر فقدان پر درد و داغ مادرش حضرت زهرا(س)، زلزله کوچک در روح او بود؟

مگر داغ پدری همچون علی(ع)، کم مصیبتی بود که زینب، شاهدش بود؟

مگر لب های مسموم و جگر پاره پاره و پیکر تیرباران شده برادر مظلومش امام مجتبی(ع)، قضیه ساده ای بود؟

حادثه عظیم کربلا، شهادت برادرش حسین(ع) و عباس و دیگر آل ابی طالب و نیز فدا شدن دو پسرش «محمد» و «عون» در رکاب سیدالشهداء، مگر مصیبتی بود که با روح عادی بتوان تحملش کرد؟

چه صبری در دل او نهفته بود؟

پا به پای برادرش در صحنه های کربلا حضور داشت؛ به راستی سزاست که برادر را بر شوهر مقدم بدارد و دو فرزند خود را قربانی وی سازد.

امروز، مگر نه این است که در جامعه ما هم، زنان دلیر و صبور، که مادر و خواهر و همسر شهید شدند، از زینب(س) الگو و سرمشق می گیرند؟ مگر درس های عاشورایی زینب، تمام شدنی است؟

کلاس زینب، هنوز و تا همیشه به روی آزادگان و حق جویان باز است و رهروان تازه می خواهد!

کیست که گام در این مکتب نهد و ریزه خوار خوان گسترده صبر زینبی باشد؟

من؟ تو؟ ما...[5]

چرا عقيله بنی هاشم؟

مقام و استعداد و فهم و درایت زینب(س) به قدری بالاست که دانشمندان بزرگ ایشان را به خاطر هوشمندی فوق العاده و قدرت شگرف مدیریت و پاسداری از آرمان های مقدس شهیدان کربلا، «عقیله بنی هاشم»؛ یعنی بانوی خردمند دودمان بنی هاشم و قهرمان کربلا نامیده اند.[6]

ابن عباس خطبه فدک فاطمه(س) را از زینب(س) روایت می کند و می گوید: این خطبه را عقیله ما زینب(س)، دختر علی(ع) برای ما روایت کرد...[7]

سؤالی ساده، جوابی خارق العاده

زینب(س) در سنینی بود که روی دامن علی(ع) می نشست و با ایشان گفت وگو می کرد. علی(ع) ضمن نوازش وی از او پرسید: فرزندم! بگو «احد»، زینب گفت: «احد»! بعد فرمود: بگو «اثنین»؛ زینب(س) ساکت ماند. علی(ع) ادامه داد: فرزندم! چرا سخن نمی گویی؟!

زینب(س) فرمود: زبانی که به گفتن یک گردش کرده؛ چگونه «دو تا» بگوید؟

علی(ع) دختر دلبنده را به سینه چسبانید و صورتش را غرق بوسه کرد.[8]

مفسر بی نظیر قرآن واحکام

یک سال از اقامت علی(ع) و خاندانش در کوفه می گذشت که، گروهی از بانوان خردمند و بزرگوار کوفه، شوهران خود را به حضور علی(ع) فرستادند و پیغام دادند: ما شنیده ایم، زینب نیز مانند مادر بزرگوار خود، حضرت فاطمه(س)، دارای قدرت علم و دانش فراوانی است؛ اگر اجازه دهید و موافقت کنید، برای بهره برداری از خرمن علم ودانش او، به حضور وی مشرف شویم. علی(ع) و زینب(س) با این درخواست موافقت کردند، و زن های کوفه در محفل درس و تفسیر قرآن زینب(س) شرکت می جستند.[9]

از کدام فضیلت و جلالت و کرامت او می توان سخن گفت؟

از نسب او، تربیت او، معرفت او، شکوه و عظمت او، طاعت و عبادت او، صبر و استقامت او، ایمان و قوت قلب و شجاعت او، فصاحت و بلاغت او و سرانجام وظیفه رسالت او؛ همان بار گرانی که کوه ها از کشیدن آن سر باز می زنند؟!

زینب، پرورده دامن رسالت و ولایت و عصمت است، نیای بزرگوارش قطب عالم وجود، رسول اکرم(ص)، پدرش امام علی(ع)، نمونه اعلای انسان کامل و مادرش زهرای مرضیه، مظهر عصمت و طهارت و صبر و استقامت است.

طهارت و پاکی خاندانش را خداوند به نصّ وحی، اعلام داشته است و آنان را از هر ناپاکی، منزّه و مبرا معرفی کرده، می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». (احزاب: 33)

زینب کبرا، در پرتو انوار وحی و در سایه خورشید ولایت و دامن عصمت بالید و پرورش یافت و با تعالیم عالیه مربیان عالم وجود، شجره طیبه وجودش به برگ و بار نشست.

سالی چند، با رسول اکرم(ص) و مادر ارجمندش به سر آورد و منش والای او در دوران کودکی، از تعالیم الهی آن دو نخبه جهان هستی نقش پذیرفت.

از آن پس، سالیانی را با پدر بزرگوارش امام علی(ع) که جامع فضائل و منبع کمالات نامتناهی بود، زیست و از چشمه سار دانش و فضل و ادب او، زلال معرفت و حقیقت نوشید.

همدم و جلیس و انیس برادران برگزیده اش حسن و حسین (علیهما السلام) بود و از آن دو خورشید سپهر ولایت، اسرار و معارف فراوانی آموخت.[10]

در رفعت شأن او، سخن حجت خدا، امام سجاد(ع) کافی است که فرمود: «یا عَمَّه! أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ وَ فَهَمَةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ»! [11]

صبر را شرمنده خود کرد

به دنیا آمده بود تا صبر را شرمنده کند؛ زینب(س)، این اسطوره تاریخ را می گویم. آمده بود تا عشق را مبهوت لحظه های زلالش کند. آمده بود تا صدق و وفا را به جهانیان بیاموزد و متانت و وقار را به نمایش گذارد. آمده بود تا رسالت خود را به انجام برساند؛ مونس و یار برادر، سالار قافله حسینی و غم خوار اسیران باشد.

آمده بود تا فریاد بلند مظلومان باشد؛ فریادی که پژواک آن هنوز هم از ورای تاریخ به گوش شنوای دل های حق جویان می رسد.

سالار قافله حسینی

اسیران، بر هودجی از خون نشسته بودند. با حسین آمده بودند و بی حسین برمی گشتند و سالار قافله، زینب بود؛ هرچند خمیده و شکسته دل، ولی به پاسداری از حقیقت ایستاده بود تا امتداد راه برادر باشد. وصیت برادر این بود که «زینبم، بعد از من مبادا روی بخراشی و گریبان بدری و جزع و فزع کنی.» و زینب اکنون آرام چون شقایقی داغ دار با مصیبتی عظیم در دل، همراه قافله شده بود.

وارث علی و فاطمه

زینب(س) در خانه رفیع امامت رشد یافته، از لبان وحی علم آموخته و در دامن کرامت، پرورش یافته بود. او لباس پاکی و تقوا پوشیده بود و به آداب و اخلاق اسلامی مزین گشته بود. زینب(س)، فصاحت و بلاغت را از علی، نجات را از فاطمه، صبر و شکیبایی را از حسن و مظلومیت را در عین ایستادگی از حسین آموخته بود؛ او روح بلند رضا بود.

حضرت زینب(س) در خضوع و خشوع و عبادت و بندگی، وارث پدر و مادر بود. او بیش تر شب ها را با عبادت و بندگی حضرت حق به صبح می رساند و همواره قرآن تلاوت می کرد. تهجد و شب زنده داری حضرت زینب(س) در طول حیات پربرکتش ترک نشد؛ حتی در شب یازدهم محرم با آن همه رنج و خستگی و دیدن آن مصیبت های دل خراش هم به عبادت خدا پرداخت. حضرت سجاد(ع) می فرماید: «آن شب دیدم عمه ام بر سجاده نماز نشسته و مشغول عبادت است.» نیز از آن حضرت نقل شده که «عمه ام زینب با این همه مصیبت از کربلا تا شام، هیچ گاه نمازهای مستحبی را ترک نکرد.» و نیز روایت می کنند: «چون امام حسین(ع) برای وداع با زینب(س) آمد، فرمود: خواهرم، مرا در نماز شب فراموش نکن.»

زلال قلم

شب لبخند علی و فاطمه

محبوبه زارع

گاه کثرت برکت، در خانه است؛ همان خانه بی زوالی که ریشه در کوثر دارد و بر ستون های کسا، تکیه داده است. شب تکثیر رحمت، در خانه ای است که اهل آسمان، برای ورود به آن اذن می گیرند.

شب لبخند فاطمه و علی است؛ تبسم خدا و جبرئیل.

ولی مردم چه می دانند، این قنداقه کوچک، استقامت کوه ها را به سُخره خواهد گرفت و ارتفاع شکیبایی را به زانو درخواهد آورد؟

مردم چه می فهمند که خدا، کوثری از صبر را به اهل بیت عطا کرده است تا بار دیگر زبونی شیطان را در زمین، امضا کرده باشد و معصومیت این خاندان را گواهی باشد!

زینب(س) آمد تا...

زینب(س) آمده است، تا صبر، از ظرفیت تعریف شده خود، عدول کرده باشد. آمده است، تا پایمردی بر مدار بی نهایت انسانیت استقرار یابد. آمده است تا کوثر، کوثری ممتد آورده باشد.

شاید هیچ کس به روشنی رسول الله(ص)، گستره این آمدن را به یقین نرسیده! این را آغوش بی کرانی که برای فشردنش گشوده، اثبات می کند.

از کربلا بپرس!

ایا شکوه این میلاد، تناسبی ازلی با رویش بهار، در متن زمان ندارد؟! ایا این بهار اهل بیت(ع)، شکوفایی خویش را در بطن مصایب، دنبال نخواهد کرد؟! اینها را می توانی از کربلا بپرسی؛ چیزی جز «ما رایتُ الاَّ جَمیلاً»، پاسخ آن نخواهد بود.

سلام هماره تاریخ، بر لحظه طلوع او؛ لحظه شکفتن خورشید شکیب، بر کوه ایمان! سلام بر او که نامش «زینب» است و یادش جاودان!

موج آفرین

پیامبر تو را چون جان شیرین، در آغوش فشرد، بر گوشه لب های خندانت بوسه زد و گفت: نام گذاری این عزیز، کار خود خداست... من چشم انتظار اسم آسمانی او می مانم. بلافاصله جبرئیل آمد و درحالی که اشک در چشم هایش حلقه زده بود، اسم زینب را برای تو از آسمان آورد. ای زینت پدر! ای درخت زیبای معطر. جبرئیل عرضه داشت: همه عمر در اندوه این دختر می گویم که همه عمر جز مصیبت و اندوه نخواهد دید. پیامبر گریست، زهرا و علی گریستند. دو برادرت حسن و حسین گریه کردند و تو هم بغض کردی و لب برچیدی.

و اکنون تو همان زینبی که اسارت چشیده ای؟! تو همان زینبی که مصیبت کشیده ای؟! ناگهان از جا برمی خیزی، باید پشت دشمن را به خاک مالید. نفس عمیق می کشی و شروع می کنی: حکایت تشنه و آب نیست، که تشنگی به خوردن آب زایل می شود. حکایت ظلمات و برق نیست، که روشنی به ظواهر عالم کار دارد. غریبی است. حکایت این لحظات که فهم از دریافتن آن عاجز است چه رسد به گفتن و پرداختن آن. از اینکه می بینی دشمن قتاله سنگدل، چون: یزید، اطرافیان یزید، بزرگان مجلس، زنان پشت پرده، سربازان و مأموران و محافظان و حتی اهالی کاروان هم گریه می کنند، اصلاً تعجب نمی کنم، چرا که به وضوح، ضجه زمین را می شنوی. اشک اشیا را مشاهده می کنی. گریه آسمان را می بینی، نوحه سنگ و خاک و باد و کویر را احساس می کنی و حتی می بینی که اسب های دشمن آن چنان گریه می کنند که سم هایشان از اشک چشم هایشان تر می شود.

خوبی ها را به درستی ترسیم کرده ای

محمدکاظم بدرالدین

دنیا با مجموعه ای از رنگ های مهربان و زینتی، تازه تر از هر صبحی رو نموده است. گل ها، خبری خوش را در گوش هم زمزمه می کنند و شادترین جوانه ها در دل هرچه قاصدک، زده شده است. نور سرور از خانه مولا(ع) و زهرا(س) بلند است. فاطمه، «زینبی» آورده که از برکت وجودش، خاک تیره پر از تبسم شده است. زینبی آورده و همه مردان نام آور را به تحسینش وا داشته است.

راستی! چه اقبالی داشته اند آن دسته از لحظات اینه گون که جشن خانه علی و فاطمه را ترتیب داده اند. چه

بخت بلندی داشته اند آن لبخندها که در قالب تبریک، به محضر علی و فاطمه رسیده اند! امروز فضای شاد خانه علی، از هر مدیحه ای دلنوازتر است.

زینب، زینت پدر است و علی را گل باران شمع کرده است.

زینب آمده است و دل های ما نیز با نشانه های پر از تغزل، دم درگاه آبی آسمان، مشغول مولودی خوانی اند.

زینب آمده است و فضائل، پشت سر نام زیبایش، صف کشیده اند. زینب که بگویی، تمام خوبی ها را به درستی ترسیم کرده ای.

امروز قلم ها به استقبال آمدنش، برای ادای احترام، خاموش اند.

هرکه در محضر زینب سخن براند، گویا با مرکب جهالت در میدان بی ادبی تاخته است. هرچه پیام را زینب، خود آورده است؛ پیام هایی از شهادت و حماسه به همراه آورده است که تاریخ کربلا یک شیر زن جاوید بیشتر نمی شناسد.

بانوی فولادین رنج

محمدعلی کعبی

داغ های رشیدش را کنار گذاشت برای فرصتی مناسب... که فصل های فقید را تجدید بخشد. بانوی فولادین رنج، در خیمه گاه سوخته و شمع های افروخته گنج بنای تمدن از دست رفته را یافت و با لب های تشنه برادرش عظمت عزت را سیراب کرد.

دختر لسان الغیب، چگونه سخن گفته بود که کاروان در اشک های دشمنان غرق شد و ذهن خمار منبر، به یاد صلابت واژگانی قدیمی افتاد.

احیای اسلام، وابسته به آن شوک عظیم بود که در میان عرب، بانویی به نام زینب کبرا، فانوس هدایت به دست بگیرد و امت را که تا دیروز دختران زنده به گور، داشتند از دره های سقوط عبور دهد.

کجاست سینه فراخی که اقیانوس محنتش در آن بگنجد یا گلیی که بغض و مقاله های رسالت با هم در آن بشکفند؟

کجاست آن زبان شمشیرگون که ابن زیاده را سر ببرد و بر نیزه رسوایی سوار کند؟

چگونه عالمه غیر معلمه این همه علم بود؟

او انتخاب شد برای روز حادثه... او از همان اول که بر صورت برادر چشم گشود، انتخاب شد که دختر صبر باشد و بانوی فولادین رنج.

شعر

شمیم فاطمه، خدیجه پنجمی

تمام هستی من خاک پایتان بانو!

و جان عالم هستی فدایتان بانو!

جهان خلاصه سبزی ز راز خلقت توست

و صبر گوشه ای از جلوه هایتان بانو!

کویر جسم زمین پر شکوفه می گردد

که می وزد نفس د ل گشایتان بانو

فدک طلوع دل انگیز ظهر عاشوراست

و شرح ساده ای از کربلایتان بانو!

شکست خواب خدایان سنگی تاریخ

به دست خطبه سبز و رسایتان بانو!

به زهد مثل علی، در کمال همچو رسول

شمیم فاطمه دارد وفایتان بانو

هزار مرتبه گفتم و باز می گویم

تمام هستی من خاک پایتان بانو

اگر زینب نبود...

قادر طهماسبی

سر نی در نینوا می ماند اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود

چهره سرخ حقیقت بعد از آن توفان رنگ

پشت ابری از ریا می ماند اگر زینب نبود

چشمه فریاد مظلومیت لب تشنگان

در کویر تفته جا می ماند اگر زینب نبود

زخمه زخمی ترین فریاد در چنگ سکوت

از طراز نغمه وا می ماند اگر زینب نبود

در طلوع داغ اصغر استخوان اشک سرخ

در گلوی چشم ها می ماند اگر زینب نبود

ذوالجناح دادخواهی بی سوار و بی لگام

در بیابان ها رها می ماند اگر زینب نبود

در عبور بستر تاریخ، سیل انقلاب

پشت کوه فتنه جا می ماند اگر زینب نبود